شماره اول . مهرماه ۱۴۰۴

تبیین

ماهنامه خبری تحلیلی



جنگ ۱۲ روزه

زلزله استراتژیک در خاورمیانه

ایران و آمریکا

نبردی پایان ناپذیر میان سلطه و مقاومت

مساله ای به نام ایرانیان خارج از کشور

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین صلح میرزایی

نقش روحانیت در جامعه‌ی نو

صلح آمریکایی یا صلح ترامپی؟

ماموریت غرب برای مهار فلسطین

ارتش مشترک اسلامی، رویای دست نیافتنی

کشتی، میراث پهلوانی و آیینه معنویت ایرانی

از ستارگان جبل عامل ، تا ثروت ماندگار جهان اسلام

اسلام سیاسی بی‌خطر؛ محصول مشترک آمریکا و قطر



نقش انگشتری
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
۲۵ تیر ۱۴۰۴





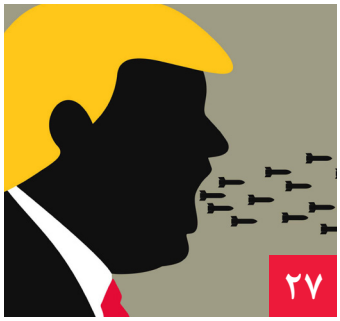





تبیین

مهرماه ۱۴۰۴ | سال اول
شماره یک

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: اسدالله بادام چیان
سردبیر: سید محسن مرویان حسینی
صفحه آرایی: سیدمحمدحسن رضوی
عکاس: میلاد کریمی
طرح های گرافیکی: سایت نگاره
حروف‌نگار: مرتضی بردبار
مدیر اجرایی: مرتضی قدیری
مسئول فنی: مهدی بیات
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ مدرن

دنیای امروز عرصه‌ای است که حقیقت‌ها در قالب روایت‌ها و تصویرها شکل می‌گیرند، نه به صورت عینی. رسانه‌ها با قدرت نفوذ در ذهن و قلب مردم، نگرش‌ها را می‌سازند و میدان نبرد اصلی، در آگاهی و احساسات انسان‌ها جریان دارد. در چنین فضایی، حفاظت از هویت اسلامی و استمرار گفتمان انقلاب نیازمند تلاش مستمر و آگاهانه است. هر فردی مسئولیتی دارد و «ماهنامه تبیین» می‌کوشد با ارائه تحلیل و روشنگری، راهی برای مقابله با تحریف‌ها و حفظ واقعیت‌ها ایجاد کند.

- سخن سردبیر ۴
- جنگ ۱۲ روزه، زلزله استراتژیک در خاورمیانه ۵
- ایران و آمریکا نبردی پایان ناپذیر میان سلطه و مقاومت ۶
- ارتش مشترک اسلامی، رویای دست نیافتنی ۸
- مساله ای به نام ایرانیان خارج از کشور ۱۰
- بدیل سازی در برابر مقاومت ۱۲
- دانشگاه ایرانی، موتور آینده ساز انقلاب ۱۳
- از ستارگان جبل عامل ، تا ثروت ماندگار جهان اسلام ۱۴
- نقش روحانیت در جامعه‌ی نو ۱۶
- ماموریت غرب برای مهار فلسطین ۱۸
- تاریخ ایران از نگاه شاهنامه‌ی حکیم فردوسی ۲۰
- کشتی، میراث پهلوانی و آیینه معنویت ایرانی ۲۲
- اهداف خواسته ها و نیازها ۲۴
- صلح آمریکایی یا صلح ترامپی؟ ۲۶

تماس با ما
آدرس: تهران . خیابان کریمخان زند . خیابان خردمند جنوبی نبش کوچه یگانه . شماره ۴۱
تلفن: ۸۸۳۰۵۱۷۳ info@ tabyin-monthly.ir
www. tabyin-monthly.ir @tabyin_monthly

سخن سردبیر

جهان معاصر، جهان بازنمایی‌هاست؛ عصری که در آن حقیقت نه به‌مثابه امر عینی بلکه در هیئت روایت زیست می‌کند. رسانه‌ها دیگر صرفاً ناقلان واقعیت نیستند، بلکه مهندسان افق‌های ادراکی و سازندگان میدان‌های شناختی‌اند. در این میدان، نسبت انسان و واقعیت را روایت شکل می‌دهد؛ روایتی که با سازوکارهای پیچیده رسانه‌ای در ذهنیت عمومی نهادینه و جایگزین حقیقت اصیل می‌شود.

اینجاست که «جنگ شناختی» رخ می‌نماید؛ جنگی که سلاحش تصویر و واژه است و میدانش ذهن و دل انسان‌ها. در چنین شرایطی، «جهاد تبیین» ضرورتی وجودی برای بقای هویت اسلامی-انقلابی و استمرار گفتمان ایرانی است. جهاد تبیین در اندیشه امامین انقلاب، رسالتی مضاعف دارد: نخست مقابله با شبهه و تحریف و دوم ایجاد بصیرت ایجابی و بازتولید معنای انقلاب. بنابراین، این جهاد نه صرفاً واکنشی تدافعی، بلکه راهبردی تهاجمی برای تثبیت هژمونی گفتمان انقلاب و احیای نسبت تمدنی امت اسلامی با حقیقت قدسی است.

وظیفه در این میدان، محدود به نخبگان نیست؛ هر شهروند انقلابی در جایگاه خود مخاطب این تکلیف است. با این حال، سهم اندیشمندان و اهل قلم، سهمی راهبردی است؛ چرا که آنان قادرند کلان خوانی اجتماعی و تاریخی ارائه دهند و در جایگاه فرماندهان اندیشه عمل کنند. تأخیر در جهاد تبیین به معنای واگذاری صحنه به دشمن است؛ زیرا روایت اگر به‌موقع عرضه نشود، جای خود را به روایت تحریف‌شده می‌دهد و حقیقت در سپهر اجتماعی بی‌اثر می‌شود.

«**ماهنامه تبیین**» در همین افق زاده شده است؛ نه تنها به‌عنوان رسانه، بلکه به‌مثابه سکوی اندیشه‌ورزی جمعی و مرجع تحلیل راهبردی. امید آن‌که این کوشش، سهمی در تقویت جبهه فرهنگی انقلاب و تحقق آرمان تمدن نوین اسلامی باشد.





پیروزی ایران در خندق مدرن؛ معادلات قدرت در جهان را دگرگون کرد

جنگ ۱۲ روزه؛ زلزله استراتژیک در خاورمیانه

دکتر اسدالله بادام چیان

جنگ ۱۲ روزه خرداد ۱۴۰۴ را می‌توان نقطه عطفی در تقابل پنجاه‌ساله انقلاب اسلامی ایران با ایالات متحده، صهیونیسم و هم‌پیمانان غربی دانست. این نبرد نه تنها یک رویارویی نظامی، بلکه نتیجه نیم‌قرن دشمنی و فشار علیه ملتی بود که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با رهبری امام خمینی (ره) نظامی نو بر پایه اسلام و ولایت فقیه بنیان نهاد.

از همان روزهای نخست، آمریکا پروژه‌های گوناگونی را برای شکست انقلاب اسلامی به اجرا گذاشت: حمایت از شاه در روزهای پایانی، اعزام ژنرال‌های نظامی برای حفظ رژیم پهلوی، تحریک قومیت‌ها و گروه‌های مسلح، کودتای نوژه، شورش منافقین، و در نهایت تحمیل جنگی از سوی صدام با پشتیبانی کامل غرب و شرق. در کنار این، ترور شخصیت‌های برجسته انقلاب، سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، و ده‌ها توطئه دیگر نیز در کارنامه دشمن ثبت شد.

پس از پایان جنگ تحمیلی نیز فشارها متوقف نشد. تحریم‌های فراگیر اقتصادی، ادعاهای حقوق بشری، فتنه‌های سیاسی داخلی و ترور دانشمندان هسته‌ای بخشی از همان زنجیره فشارها بود

جنگ ۱۲ روزه سال ۱۴۰۴ را باید تجلی این اقتدار دانست. رژیم صهیونیستی با حمایت مستقیم آمریکا و همراهی اروپا، حمله‌ای ترکیبی و برق‌آسا را طراحی کرد؛ از جنگ سایبری و حملات هوایی با جنگنده‌های اف-۳۵ گرفته تا بهره‌گیری از شبکه نفوذ داخلی. تصور دشمن آن بود که در چند روز ایران فلج می‌شود. اما در کمتر از یک روز، معادلات برعکس شد: ایران با سازماندهی مجدد و شلیک موشک‌ها و پهپادهای پیشرفته خود، سامانه‌های دفاعی اسرائیل را فرو ریخت و تل‌آویو را در شوک فرو برد.

شهرک‌نشینان صهیونیست به‌پناهگاه‌ها گریختند، بنادر و تأسیسات حیاتی اسرائیل هدف قرار گرفت و ارتش این رژیم با بحرانی بی‌سابقه مواجه شد. همزمان، پاسخ ایران به پایگاه آمریکایی «العدید» در قطر نشان داد که تهران توانایی دارد مستقیماً قدرت‌های جهانی را نیز هدف بگیرد.

در این میان، آنچه بیش از هر چیز چشمگیر بود، وحدت ملت ایران بود. برخلاف تصور دشمن که بر شکاف‌های اجتماعی حساب باز کرده بود، مردم در کنار رهبری ایستادند. نیروهای مسلح، دولت، مجلس، قوه قضائیه، رسانه‌ها، پزشکان و نهادهای مردمی همگی در صحنه بودند و تصویری کم‌نظیر از همبستگی ملی رقم زدند.

سرانجام، آمریکا و اسرائیل که در تحقق اهداف خود ناکام ماندند، به‌طور یک‌طرفه آتش‌بس اعلام کردند؛ اقدامی که بیش از هر چیز نشانه ضعف بود. ایران اما با موضعی مقتدرانه اعلام کرد توقف حملات را می‌پذیرد اما آتش‌بس رسمی را امضا نخواهد کرد؛ موضعی که نشان داد ابتکار عمل همچنان در دست تهران است.

پیامدهای جنگ ۱۲ روزه بسیار گسترده است: فروپاشی هیمنه اسرائیل در منطقه، شکست راهبردی آمریکا، تقویت محور مقاومت و تغییر معادلات قدرت در غرب آسیا. این نبرد همچنین نشان داد که ایران امروز نه‌تنها یک قدرت منطقه‌ای، بلکه بازیگری تعیین‌کننده در معادلات جهانی است.

جنگ ۱۲ روزه را می‌توان «خندق» دوران معاصر دانست؛ همان‌گونه که در صدر اسلام ضربت علی (ع) مسیر تاریخ را تغییر داد، این پیروزی نیز می‌تواند سرآغاز تحولات بزرگ‌تری در منطقه و جهان باشد.





هفتاد سال تقابل در عرصه سیاسی و هویت

ایران و آمریکا؛ نبردی پایان‌ناپذیر میان سلطه و مقاومت

دکتر اسدالله بادام چیان

رابطه ایران و آمریکا شاید یکی از پیچیده‌ترین و پرحادثه‌ترین مناسبات سیاسی جهان معاصر باشد. از نیمه قرن نوزدهم تا امروز، فراز و نشیب‌های فراوانی میان این دو کشور رخ داده، اما خط اصلی همیشه روشن بوده است: یک طرف میل به سلطه و غارت، و طرف دیگر مقاومت و ایستادگی. برای فهم این رابطه باید هم تاریخ ایران را شناخت، هم چهره واقعی آمریکا را. بدون چنین شناختی تصمیم‌سازی‌ها سطحی و احساسی خواهد بود.

ایران سرزمینی است با تمدنی چند هزارساله، هویتی اسلامی و فرهنگی مستقل که در طول قرون مختلف گاه قدرت اول جهانی بوده و گاه در کنار قدرت‌های بزرگ دیگر نقش‌آفرینی کرده است.

در قرون نوزدهم و بیستم، به‌ویژه در دوران قاجار و پهلوی، ضعف سیاسی و وابستگی حاکمان باعث شد ایران به جولانگاه استعمار غربی تبدیل شود. شاهان قاجار تحت نفوذ انگلیس و فرانسه بودند و رضاخان و سپس محمدرضا پهلوی هم عملاً تحت فرمان لندن و بعد واشنگتن اداره می‌شدند.

از کودتا تا انقلاب و مقاومت پایدار

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران عملاً به پایگاه آمریکا در منطقه بدل شد و همه چیز از سیاست و اقتصاد گرفته تا ارتش و حتی مجلس فرمایشی، زیر سایه واشنگتن قرار گرفت.

در دهه ۴۰، آمریکا با ریاست جمهوری جان اف کندی تصمیم گرفت هویت اسلامی ایران را به سمت سکولاریسم آمریکایی تغییر دهد. همین جا بود که موج مقاومت آغاز شد.

امام خمینی، مراجع و مردم متدین ایران به پا خاستند و در برابر پروژه تغییر هویت ایستادند.

کشتار مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تصویب کاپیتولاسیون در ۱۳۴۳، شکنجه گاه های ساواک و همه فشارهای دیگر نتوانستند ملت را به عقب برگردانند. در نهایت انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد و همه معادلات آمریکا را به هم ریخت.

ایرانی‌ها در همه‌پرسی به جمهوری اسلامی رأی دادند؛ نه جمهوری دموکراتیک، نه جمهوری ملی، نه نسخه‌های غربی، بلکه به مدلی مبتنی بر اسلام، ولایت فقیه و مردمسالاری دینی. به جای مجلس مؤسسان غربزده، مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد و چارچوبی نوین برای حکمرانی مستقل ترسیم کرد. از همان لحظه، آمریکا همه مهره‌های خود را در ایران از دست داد و ناچار شد به دشمنی آشکار روی بیاورد.

در این بیش از چهار دهه، آمریکا از هیچ ابزاری علیه ایران دریغ نکرده است. از جنگ تحمیلی هشت ساله و تجهیز کامل صدام تا تحریم‌های اقتصادی، از ترور و کودتا تا جنگ نرم رسانه‌ای، از حمایت از منافقین تا طراحی شبکه‌های نفوذ داخلی، همه را آزموده است. اما هر بار شکست خورده و ایران قدرتمندتر شده است.

در مجموع دست‌کم ۱۴ نبرد سنگین علیه ایران مدیریت شد؛ از سال ۱۳۴۱ تا ۱۴۰۱. آخرین نبرد همه‌جانبه در خرداد ۱۴۰۴ بود که واشنگتن همه توان خود را از اروپا و اسرائیل گرفته تا مزدوران داخلی بسیج کرد. نتیجه اما تکرار تاریخ بود: شکست. در سوم تیر همان سال، آمریکا خود یک‌طرفه درخواست آتش‌بس داد و عقب‌نشینی کرد.

هدف: براندازی نظام اسلامی

از سال ۱۳۵۸ تاکنون، آمریکا به دشمن اصلی انقلاب اسلامی بدل شده است. هیچ سالی را نمی‌توان یافت که واشنگتن دست از توطئه علیه ایران برداشته باشد. از ترور دانشمندان هسته‌ای تا تحریم‌های فلج‌کننده، از فشار دیپلماتیک تا ایجاد آشوب‌های خیابانی، همه با یک هدف: براندازی نظام اسلامی. اما همه این تلاش‌ها یک نتیجه داشته است: تقویت بیشتر هویت و اقتدار ایران.

نگاهی به تاریخ روابط ایران و آمریکا نشان می‌دهد حتی در دوران قاجار و پهلوی، این رابطه هرگز مبتنی بر احترام متقابل نبوده است. همیشه ظاهری دیپلماتیک داشت.

بنابراین روابط ایران و آمریکا را نمی‌توان شبیه روابط متعارف بین‌المللی دانست. در جهان، اصل روابط بین کشورها بر منافع و احترام متقابل است، اما میان ایران و آمریکا همواره روحیه استکباری و سلطه‌جویانه در یک سو و مقاومت مردمی در سوی دیگر قرار داشته است. آمریکا سیاست خود را تغییر نداده و نخواهد داد. فقط تاکتیک‌هایش متناسب با شرایط زمان و مکان تغییر کرده است.

این آگاهی یک کلید مهم است؛ اگر بدانیم رویکرد ثابت آمریکا در طول دهه‌ها سلطه و غارت بوده است، می‌توان گذشته را بهتر فهمید و آینده را هوشمندانه‌تر طراحی کرد. امروز ایران دیگر آن کشور ضعیف دوران قاجار و پهلوی نیست. جمهوری اسلامی در جایگاهی قرار دارد که نه تنها در برابر فشارها خم نمی‌شود، بلکه به الگویی برای ملت‌های آزاده تبدیل شده است.

واقعیت این است که آمریکا هنوز نمی‌خواهد بپذیرد که عصر سلطه‌اش بر ایران به پایان رسیده است. هرچه فشار بیشتری وارد کند، ایران مقاوم‌تر و مقتدرتر می‌شود. نیم‌قرن دشمنی و شکست برای واشنگتن باید کافی باشد تا بداند در این نبرد تاریخی، نتیجه از پیش روشن است.

تجربه نیم‌قرن اخیر نشان می‌دهد که دشمنی آمریکا با ایران صرفاً ناشی از اختلاف ایدئولوژیک نیست، بلکه ناشی از ترس قدرت مستقل و الگویی است که جمهوری اسلامی برای ملت‌های منطقه ایجاد کرده است. هر سیاست فشار یا تحریم، نه‌تنها اهداف اولیه واشنگتن را برآورده نکرده، بلکه موجب تحکیم وحدت ملی و تقویت اراده جمعی شده است. این واقعیت، ماهیت روابط ایران و آمریکا را به نوعی آزمایش مداوم برای اراده و استقلال یک ملت تبدیل کرده است.

همچنین، تعامل ایران با قدرت‌های دیگر جهانی، چه در سطح اقتصادی و چه در سطح علمی، نشان می‌دهد که کشور می‌تواند بدون اتکا به آمریکا یا بازیگران سلطه‌گر، نفوذ و تأثیر خود را گسترش دهد. این ظرفیت، نه تنها برای مقابله با فشارهای خارجی حیاتی است، بلکه جایگاه ایران را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای و الگویی برای ملت‌های مستقل تثبیت می‌کند.

از منظر تاریخی، سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا همواره با تاکتیک‌های پیچیده همراه بوده است: تفرقه، فشار اقتصادی و تبلیغات روانی. اما جمهوری اسلامی با اتکا به تحلیل راهبردی، مقاومت مردمی و بهره‌گیری از دیپلماسی هوشمندانه، نشان داده است که سلطه خارجی نمی‌تواند اراده ملت را بشکند و تجربه‌های گذشته، چراغ راه آینده در طراحی سیاست‌های داخلی و خارجی است.





چشم‌انداز مقابله جمعی کشورهای اسلامی با تهدیدات رژیم صهیونیستی

ارتش مشترک اسلامی، رویای دست نیافتنی



داوود رمضانی

عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع

محور مقاومت، محدودسازی اسرائیل

از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی تاکنون، تهدیدات این رژیم علیه کشورهای اسلامی، به ویژه پیرامون ایران، همواره افزایش یافته است. در گذشته تلاش کشورهای عربی و اسلامی برای مقابله با اسرائیل عمدتاً از طریق نبردهای مستقیم مانند جنگ‌های اعراب و اسرائیل بوده است، اما معمولاً این نبردها با شکست طرف عربی و اسلامی همراه بود.

با شکل‌گیری محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران، روند موفقیت‌ها علیه رژیم صهیونیستی آغاز شد و تاکنون توانسته است اقدامات اسرائیل را محدود کند. این موفقیت‌ها رژیم صهیونیستی را به سمت سیاست تنش‌زدایی و بهره‌گیری از دیپلماسی و ایران‌هراسی سوق داده تا بتواند از طریق حمایت متحدان غربی و برخی دولت‌های منطقه‌ای، نفوذ خود را حفظ کند.

در چنین شرایطی، ایجاد ارتش مشترک کشورهای اسلامی با الگوبرداری از محور مقاومت، به عنوان یک راهکار مؤثر مطرح می‌شود. با وجود این، اختلافات داخلی کشورهای مسلمان، همراهی برخی با اسرائیل و پروژه‌های ایران‌هراسی، تشکیل چنین ارتشی را دشوار می‌سازد.

پرسش این است که این موضوع چه اهمیتی برای امنیت ملی ایران و دیگر کشورهای اسلامی دارد. اهمیت این سؤال از نظر بیانیه گام دوم نیز برجسته است، زیرا مقابله با نفوذ اسرائیل از اصول بنیادین آن محسوب می‌شود.

تحقیقات پیشین، از جمله آثار یدالله جوانی، محمدتقی ابراهیمی خوجین و یوسف کرمی، نشان می‌دهد که اقدامات اسرائیل تهدیدی جدی برای امنیت ملی ایران است و سیاست تنش‌زدایی این رژیم در واقع تلاشی برای تثبیت نفوذ و ایجاد حلقه امنیتی علیه ایران است. از منظر روابط بین‌الملل، دولت‌ها برای تأمین امنیت و منافع خود، می‌توانند با یکدیگر اتحاد نظامی و امنیتی تشکیل دهند. این اتحاد می‌تواند رسمی یا غیررسمی باشد و به آن کمک می‌کند تا در مقابل تهدیدات خارجی، موازنه قدرت ایجاد شود.

ایران و راهبرد مقابله با نفوذ اسرائیل

رژیم صهیونیستی با حمایت آمریکا، می کوشد تا قدرت خود را در خاورمیانه و به ویژه کشورهای خلیج فارس را گسترش دهد. اهداف آن شامل بهره‌برداری از نسل جوان برای نفوذ فرهنگی و سیاسی، بزرگنمایی تهدید ایران، توسعه نفوذ سیاسی، جذب نخبگان اقتصادی و سیاسی، بهره‌گیری از حمایت آمریکا و متحدان آن، حضور در مرزهای پیرامونی ایران و ایجاد روابط محرمانه با برخی کشورها است.

در مقابل، ایران با تکیه بر محور مقاومت، سعی کرده است ملت ها را آگاه کرده و این تهدیدات را محدود و از نفوذ اسرائیل جلوگیری کند و بیانیه گام دوم انقلاب نیز تأکید می‌کند که حمایت از محور مقاومت و مقابله با نفوذ اسرائیل در منطقه از اصول اساسی سیاست خارجی ایران است



هم‌افزایی منطقه‌ای برای مهار اسرائیل

تجربه محور مقاومت نشان می‌دهد که همکاری و اتحاد بین کشورهای منطقه، می‌تواند موفقیت‌های چشمگیری در محدود کردن قدرت رژیم صهیونیستی داشته باشد. با توجه به سیاست‌های جدید اسرائیل برای فریب برخی کشورهای مسلمان، ضرورت ایجاد ارتش مشترک اسلامی بیش از پیش احساس می‌شود.

تحقق این هدف نیازمند گسترش همکاری‌های منطقه‌ای، دیپلماسی دفاعی، عمق‌بخشی انقلاب اسلامی و رفع موانع معنوی و سیاسی مانند مقابله با ناتوی عربی است. دیپلماسی دفاعی به معنای استفاده از ابزارهای مذاکره، ایجاد ساختارهای دانش‌محور و آمادگی برای پاسخگویی به تهدیدات است، در حالی که عمق‌بخشی انقلاب اسلامی شامل توسعه نفوذ ایران در عرصه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و افزایش بازدارندگی است.

چالش‌ها و راهکارهای ارتش مشترک اسلامی

با این حال، تشکیل ارتش مشترک اسلامی با چالش‌هایی همراه است. ناتوی عربی و همکاری‌های امنیتی آمریکا با کشورهای منطقه، اختلافات دوجانبه و چندجانبه بین دولت‌های عربی، برجسته‌سازی نقش ایران در فعالیت‌های موشکی و فشارهای بین‌المللی از مهم‌ترین موانع محسوب می‌شوند.

همچنین مسائل مالی، تحریم‌ها و ملاحظات سیاسی کشورها نیز بر دشواری تحقق این طرح می‌افزاید. با وجود این، ظرفیت‌های ایران در محور مقاومت و همکاری‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که امکان‌پذیری تشکیل ارتش مشترک اسلامی وجود دارد، اما این امر نیازمند دیپلماسی هوشمندانه، بهره‌گیری از شکاف‌های موجود در ناتوی عربی، تقویت همکاری با کشورهایی مانند قطر، ترکیه و اردن و اقدامات واقع‌بینانه در مواجهه با فشارهای بین‌المللی است.

اتحاد اسلامی؛ مسیر تقویت امنیت منطقه

اجرای چنین طرحی نه تنها می‌تواند امنیت ملی و منطقه‌ای را ارتقا دهد، بلکه اتحاد کشورهای مسلمان را تقویت کرده و مسیر مقابله با تهدیدات رژیم صهیونیستی را هموار می‌کند. تجربه محور مقاومت نشان داده است که وقتی کشورهای اسلامی در کنار هم قرار می‌گیرند و با هدایت منطقی، همکاری نظامی و سیاسی دارند، توان مقابله با قدرت‌های تهدیدکننده به شکل قابل توجهی افزایش می‌یابد و فضای منطقه برای توسعه امنیت و ثبات بازتر می‌شود.

ایجاد تفرقه در میان مسلمین، درگیر نمودن کشورهای مسلمان با مشکلات اقتصادی و امنیتی، گسترش ایده ایران هراسی ضمن نفوذ و تحریک کشورهای مسلمان در چارچوب و قالب عادی¬سازی روابط با رژیم صهیونیستی با حمایت همه‌جانبه آمریکا، از مهم‌ترین علل و راهبردهایی بوده¬اند که تاکنون اتحاد و هم‌گرایی در مقابل رژیم صهیونیستی را با چالش مواجه ساخته‌اند.



طرح تشکیل این ارتش مشترک بدون شک، نیازمند فراهم کردن سخت افزار و نرم‌افزارهای خاص خود می‌باشد که لازم است پس از ایجاد اتحاد و همدلی، در گام دوم بدان پرداخت؛ چرا که از هم اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد چنانچه این ارتش به منصه ظهور برسد، بخشی از درآمدهای نفتی اعراب و مسلمانان صرف خرید تسلیحات نظامی خواهد شد؛ و این همان وضعیتی است که کشورهای بزرگ تولید کننده سلاح در آرزوی آن هستند.

لذا در این خصوص می بایست هوشیاری لازم وجود داشته باشد تا این طرح مورد سوء استفاده دشمنان قرار نگیرد؛ چرا که فروش بیشتر تسلیحات نیازمند وقوع جنگ است.

از این رو واضح است که اگر تشکیل این ارتش بدون توجه به مطامع اربابان قدرت در جهان شکل بگیرد، شاهد روشن شدن آتش جنگ های جدید در بین کشورهای مسلمان عضو در منطقه خواهیم بود، آتشی که کج فهمی برخی اعراب هیزم آن خواهد بود.



آیا مهاجرت تهدیدی برای کشور است یا فرصتی برای پیشرفت؟

مسئله‌ای به‌نام ایرانیان خارج از کشور

دکتر اسدالله بادام چیان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سایه رأفت و مدارای اسلامی، همه عناصر و گروه‌ها با تفکرات گوناگون اعم از کمونیست‌ها، منافقین، عناصر دارای سوابق طاغوتی و حتی مخالفین انقلاب اسلامی در کشور ماندند. حزب توده ۶۰ نشریه منتشر می‌کرد. روزنامه اطلاعات و کیهان در اختیار افرادی بود که پس از همکاری با ساواک، در این دو نشریه و روزنامه آیندگان قلم می‌زدند و کار می‌کردند و در این روزنامه‌ها مطالب کمونیست‌ها و چریک‌های مقابل اسلام را چاپ می‌کردند. ملی‌گراهای غیرمذهبی بسیار فعال شدند. دکتر شایگان، عنصر شاخص آن‌ها، از آمریکا به ایران آمد. در فرودگاه به استقبال او رفتند. او گفت: «من حاضرم رئیس‌جمهور شوم، ولی امام خمینی (ره) باید قبول کند که با اسلام نمی‌شود کشور را اداره کرد.» چون کسی به او اعتنا نکرد، دوباره به آمریکا برگشت و در آنجا درگذشت. تنها عناصر طاغوتی و مزدوران آشکار غرب و دزدان بیت‌المال از ایران گریختند و در پناه اربابان خود در آمریکا و اروپا سکنی گزیدند.

از ۸ هزار نفر کارکنان ساواک مخوف شاه، حدود ۵۰ نفر به خاطر جنایات و شکنجه‌گری اعدام شدند و تعداد محدودی زندانی و بقیه که اعلام همکاری کردند، دستگیر نشدند؛ زیرا قرار بود انقلاب اسلامی کاری به گذشته‌ها نداشته باشد و همه با هم در این کشور برای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و حل مشکلات ناشی از استعمار غرب و دیکتاتوری سلطنتی وابسته کار کنند. پس از مدتی تعدادی از آن‌ها که رفته بودند برگشتند و فقط عناصری که نگرانی از اعمال گذشته داشتند، نیامدند.

عده‌ای هم که مزدور استکبار آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان و ایتالیا شدند، به خیال خام و باطل سقوط نظام جمهوری اسلامی، در خدمت دشمنان استعمارگر ایران عزیز ماندند که حالا کارشان به جایی رسیده که غربی‌های ضدایران هم فهمیده‌اند آن‌ها هیچ جایگاهی ندارند و بیهوده برایشان هزینه کرده‌اند.

در این ۴۷ سال، یکی از سوژه‌های رسانه‌های بیگانه، لیبرال‌های داخلی، اصلاح‌طلبان غرب‌زده و قلم‌به‌دستان رو به غرب، موضوع ایرانیان خارج از کشور بوده است. در دوران دولت بازرگان، این حضرات از ایرانیان مقیم خارج می‌خواستند به ایران بازگردند و چون مانعی برای بازگشت آن‌ها نبود، نظام در این مسئله مورد تهاجم قرار نمی‌گرفت.

رفتار زشت کمونیست‌ها و برخی روشنفکرمآبان و خیانت منافقین و توطئه ترور و انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور و شهدای محراب و مردم کوچه و بازار و خیابان، موجب شد برخی از لیبرال‌هایی که با آن‌ها در فاصله سال‌های ۵۷ تا ۶۰ همکاری و موافقت داشتند، به خارج بگریزند؛ مانند نبوی، اکبر گنجی، بنی‌صدر، سروش و حتی صادق زیباکلام. نظام به اینان توجه و اعتنایی نداشت و برنامه‌های نظام توسط ملت و یاران انقلاب اسلامی برای پیشرفت و تکامل انقلاب اسلامی مورد توجه بود.



اقسام ایرانیان خارج از کشور

در دوران اصلاح‌طلبان دوم خردادی، آن‌ها که با برخی از این عناصر رفاقت و گاه همفکری داشتند، مسئله ایرانیان خارج از کشور را به صورت یک مسئله نظام مطرح کردند و در بررسی‌ها سه بخش مورد توجه قرار گرفت: نخست، ایرانیانی که دارای پرونده سوء بودند؛ دوم، ایرانیانی که به هر علت خود از ایران گریخته بودند؛ و سوم، ایرانیان مقیم خارج که به ایران و نظام جمهوری اسلامی احترام و گاه دلبستگی داشتند، اما در کشورهای مختلف سکونت گزیده بودند.

ارتباط قانونمند

درباره ایرانیان مقیم، با آن‌ها ارتباط قانونمند برقرار شد و تسهیلات توسط سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌ها به آنان داده شد و برای آمد و رفت آن‌ها به ایران زمینه مساعد گردید و اکنون هم ادامه دارد.

این بخش در خارج از ایران خدمات خوبی در معرفی و شناساندن ایران و ایرانی به مردمان سایر کشورها داشته و دارند. ادب و تمدن و سبک زندگی فردی و خانوادگی ایرانی که مردمان دیگر دیار از این ایرانیان از نزدیک مشاهده کردند، موجب شد کشورهای دیگر برای این جامعه و احترامی که مردم آن کشورها به ایرانیان مقیم دارند، جایگاهی خاص در نظر بگیرند



صادرات سنت ایرانی

غذاهای ایرانی برای مردم دیگر کشورها مطلوب شد، باغچه ایرانی سبک جدیدی پدید آورد. پزشکان ایرانی مورد اعتماد قرار گرفتند و خانواده‌های آن کشورها با آسودگی خیال دختر و همسران خود را به مطب آن‌ها می‌فرستادند.

مشاهده صمیمیت در خانه و خانواده ایرانی مانند نوروز، جشن های خانوادگی، مراسم‌های آرامش بخش مهمانی و گردشی، تفریحی، سلامت نسبی اقتصادی و کسب و کار، روابط صمیمانه و احترام آمیز زن و شوهر و فرزندان و پدران و مادران، در آن دیار در معرفی ایران و تمدن ایرانی و اسلام بسیار تأثیر داشت.

دوگانگی هویت مسلمانان

آلبرایت، وزیر خارجه که از عناصر خاکستری حکومت آمریکا بود، برای عید فطر در کاخ سفید به مسلمانان آمریکایی و ایرانی مقیم آمریکا افطاری داد. او خیلی صریح پرسید: شما آمریکایی مسلمان هستید یا مسلمان آمریکایی؟ سپس با صراحت گفت: اگر شما آمریکایی مسلمان باشید ما کاری با شما نداریم، بلکه از شما برای ارتباط با مسلمانان دیگر کشورها می‌توانیم استفاده کنیم. اما اگر شما مسلمان آمریکایی باشید (یعنی اسلام را محور اصلی برنامه‌های خود بدانید) با شما مشکل خواهیم داشت.

ایرانیان مسئله‌دار

در بخش دوم، ایرانیان خود گریخته به خارج، هرگاه خواسته‌اند به ایران برگشته‌اند؛ مثل صادق زیباکلام. برخی هم در عین حضور در خارج، ارتباط خود را با مواضع نظام در مواردی که قبول دارند حفظ کرده‌اند؛ مثل عطاالله مهاجرانی. رابطه آن‌ها با ایران تابع مواضع و انتخاب خودشان است و مشکلی هم نیستند.

ایرانیان پرونده‌دار

در بخش اول، موضوع به رفتار سوء خودشان مربوط می‌شود. در میان ضدانقلاب، دو دسته قابل تشخیص‌اند: گروهی که مزدور بیگانگان، مستکبرین و دشمنان اسلام و ایران نشده‌اند و نظام نیز کاری با آن‌ها ندارد؛ و گروهی دیگر که مزدور شده‌اند، مانند دار و دسته رضا پهلوی که اکنون در بن‌بست، ناامیدی و سرگردانی به سر می‌برند.

درباره ایرانیان خارج از کشور بحث مهاجرت مدتی خیلی داغ شد که به داد برسید که نخبگان و پزشکان و دانشجویان همه دارند مهاجرت میکنند و بالاخره یکی هم عنوان خود را در بین رصدخانه ملی مهاجرت ایران گذاشته

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، ایران هرچند یکبار مواجه با یک موج ساختگی شده است که از رسانه های بیگانه تا برخی جریانهای غربزده آنرا تبلیغ و هیاهو کرده و می کنند و چه شده و چه می‌شود و چه خواهد شد؟ و گاه غوغا سالاری که براه افتاده و باعث نگرانی برخی شده اند که مبادا بحرانی ایجاد شود.

بود و معلوم می‌شود که چه مقامی و چه جایگاهی علمی دارد مصاحبه می کرد که با مهاجرت توده وار مواجه هستیم. بعد روزنامه شرق در صفحه اول مقاله نوشت: ما شاهد مهاجرت ورزشکاران، هنرمندان، نویسندگان، استادان، معلمان، کارگران در صنفهای مختلف هستیم که به آن مهاجرت توده وار می‌گویند. بعد نوشت در این سالها آنهایی که پول سواد و تجربه داشتند به بهانه کار و تحصیل کشور را ترک کردند.



نویسنده این مقاله متوجه نبود که خودش و مدیر مسئول روزنامه شرق که در جریان اصلاح طلبی قرار دارد در ایران هستند و اگر همه با سوادها و پول دارها و تجربه آموخته ها از ایران رفته اند و بقیه انها که مانده اند بی سواد و بی ول و بی تجربه هستند پس او و هم جریانی های او هم بی سواد و بی پول و بی تجربه اند. و چگونه خوانندگان به این نویسنده و امثال او اعتماد کرده حرفهایش را باور کنند؟

صادرات دانش یا فرار مغزها

از سال ۱۳۵۸ تا ۱۴۰۲ تنها حدود ۷ هزار پزشک از ایران خارج شدند، یعنی سالی حدود ۱۶۰ نفر، در حالی که هر سال هزاران پزشک جدید وارد عرصه می‌شوند. بسیاری برای ادامه تحصیل یا دلایل موقت رفته و بازگشته‌اند. همچنین بخشی از پزشکان ایرانی در خارج به عنوان متخصصان برجسته شناخته می‌شوند که این خود صادرات علمی و افتخار ملی است



اسلام سیاسی بی‌خطر؛ محصول مشترک آمریکا و قطر

بدیل‌سازی در برابر مقاومت

سید محسن مرویان حسینی

اسلام سیاسی نرم و جذاب

درک جایگاه کنونی قطر در معادلات منطقه‌ای تنها با رجوع به منابع انرژی یا دیپلماسی فعال این کشور ممکن نیست. آنچه در دو دهه اخیر شاهد بوده‌ایم، شکل‌گیری یک طرح حساب‌شده برای تولید نوعی خاص از اسلام سیاسی است؛ الگویی که نه تهدیدی برای نظم آمریکایی محسوب می‌شود و نه همانند قرائت‌های تکفیری و خشونت‌بار، بی‌اعتبار و دفع‌کننده است. در واقع، پروژه‌ای در کار بوده تا در برابر جریان استقلال‌خواه و مقاومت‌گرای برخاسته از ایران، بدیلی نرم، جذاب و قابل عرضه به بدنه جوانان مسلمان ساخته شود.

ایالات متحده پس از تجربه های پرهزینه در خاورمیانه، به‌خوبی دریافت که برخورد سخت‌افزاری با اندیشه مقاومت تنها به تقویت آن می‌انجامد. نه لشکرکشی نظامی و نه تحریم اقتصادی توانسته است نفوذ گفتمان عدالت‌محور و استقلال‌طلب را از میان ببرد

مدیریت نرم‌افزاری گفتمان اسلام

این گفتمان که بر پایه پیوند میان اسلام، هویت ملی و اراده برای رهایی از سلطه شکل گرفته، ظرفیت دارد به الگویی الهام‌بخش در سراسر جهان اسلام بدل شود. بنابراین ضروری بود که در کنار فشارهای سخت، راهی برای مدیریت صحنه نرم‌افزاری نیز طراحی گردد؛ راهی که در آن، بدیلی از اسلام سیاسی به نمایش درآید که جذابیت ظاهری داشته باشد اما خطری واقعی متوجه ساختارهای سلطه نکند.

قطر در این نقطه به بازیگر کلیدی تبدیل شد. این کشور کوچک با تکیه بر ثروت انرژی و استفاده از ابزارهای رسانه‌ای، موفق شد تصویری بسازد که هم خود را در کنار دغدغه‌های جهان اسلام نشان می‌دهد و هم همزمان شریکی مطمئن برای غرب باقی می‌ماند.

قطر؛ بازیگر نه تصمیم ساز

این وضعیت به‌گونه‌ای طراحی شد که جوان مسلمانِ جویای الگوی سیاسی، به جای گرایش به مقاومت و استقلال، الگویی را ببیند که سیاسی است اما تعاملی، دیندار است اما سازش‌پذیر، منتقد است اما بی‌خطر.

اما رخدادهای چند سال اخیر نشان داده‌اند که این الگو در بزنگاه‌های واقعی ناتوان است. زمانی که صحنه سیاست منطقه به تصمیم و اقدام نیاز دارد، قطر بیشتر به مدیریت تصویر و برگزاری نمایش‌های دیپلماتیک محدود می‌شود تا ایفای نقشی واقعی در تحولات. حتی حمایت ظاهری از گروه‌های مقاومت نیز در محدوده‌ای طراحی‌شده باقی می‌ماند تا مانع از پیوند عمیق آنان با محور مقاومت به رهبری ایران گردد.

بدین ترتیب، نقشی که قطر ایفا می‌کند بیشتر به بخشی از یک مهندسی کلان شباهت دارد تا پویشی اصیل و برخاسته از درون جوامع مسلمان.

اگر از این زاویه نگریسته شود، برجسته‌سازی قطر نه یک صعود طبیعی بلکه جزئی از راهبردی بزرگ‌تر است؛ راهبردی که هدفش کاستن از جذابیت اسلام سیاسیِ مقاومت‌محور و جایگزین‌کردن آن با نسخه‌ای تعدیل‌شده است. نسخه‌ای که به‌ظاهر ارزش‌های دینی و سیاسی را پاس می‌دارد، اما در عمل به بقای هژمونی غرب کمک می‌کند. شکاف میان تصویر و واقعیت نیز درست در همین‌جا رخ می‌نماید: در حالی که رسانه‌ها قطر را بازیگری فعال نشان می‌دهند، در میدان عمل ظرفیت اثرگذاری آن بسیار محدود و وابسته به چارچوب‌هایی است که از بیرون برایش تعریف شده است.

از این منظر، آینده چنین پروژه‌ای چندان مطمئن به نظر نمی‌رسد. هرچند قطر توانسته بخشی از فضای افکار عمومی جهان اسلام را مدیریت کند، اما تداوم بحران‌ها و عمق‌یافتن تضادها بار دیگر این واقعیت را آشکار می‌سازد که تنها الگوهای اصیل و برخاسته از نیازهای واقعی ملت‌ها قدرت بقا دارند. اسلام سیاسیِ سازش‌پذیر، هرقدر هم در ظاهر جذاب باشد، در لحظات تعیین‌کننده نمی‌تواند پاسخ‌گوی عطش استقلال و عدالت در جوامع مسلمان باشد؛ و این همان نقطه‌ای است که پروژه‌های مهندسی‌شده ناگزیر از شکست‌اند.



دانشگاه، دانشجو و جنبش دانشجویی از امیرکبیر تا امروز

دانشگاه ایرانی موتور آینده‌ساز انقلاب

دکتر اسدالله بادام چیان

دانشگاه در ایران، از زمان امیرکبیر و دارالفنون تا امروز، نه فقط یک مرکز علمی که میدان تحولات اجتماعی و سیاسی بوده است. هر دوره تاریخی، شاکله‌ای تازه به دانشگاه، دانشجو و جنبش دانشجویی داده و این سه کلیدواژه همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در مسیر کشور داشته‌اند. اکنون در دهه پنجم انقلاب اسلامی، دانشگاه بار دیگر در نقطه‌ای حساس ایستاده و نیازمند یک تحول همه‌جانبه است.

اگر بخواهیم دانشگاه را در معنای عمیق و تاریخی آن ببینیم، باید فراتر از ساختمان‌ها و سیستم اداری امروز نگاه کنیم. دانشگاه در معنای اصیل خود، مکانی برای پرورش دانش‌های مورد نیاز بشر بوده است؛ از مدارس باستانی چین و اندیشه‌های کنفوسیوس گرفته تا دانشگاه جندی‌شاپور ایران و مراکز علمی شمال آفریقا پیش از اسکندر. تاریخ واقعی علم را نمی‌توان به روایت غربی‌ها محدود کرد.

تاریخ‌سازی غرب

غرب اما تعریف دیگری از دانشگاه ساخته است: تاریخ علم را از یونان آغاز کرده و آن را با رنسانس به خود ختم کرده است. این تعریف، همان‌طور که متفکرانی چون شریعتی تأکید کرده‌اند، بیش از آن‌که بازتاب واقعیت باشد، نوعی تاریخ‌سازی است برای تثبیت سلطه فرهنگی غرب. در این روایت، نقش شرق و تمدن‌های مستقل عمداً کمرنگ یا حذف شده است.

اما نگاه غیرغربی، واقع‌گرایانه‌تر است. در این نگاه، دانشگاه محصول یک منطقه خاص یا تمدنی محدود نیست. علم، میراث مشترک بشری است؛ همان‌طور که نظامیه‌های ایران، حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌های هند و چین و حتی مراکز علمی آفریقا و شرق آسیا هر کدام در رشد آن سهمی بزرگ داشته‌اند.

اگر این واقعیت‌ها دیده نشود، تاریخ علم به ابزاری برای سلطه سیاسی و فرهنگی بدل می‌شود؛ همان‌گونه که آکادمی‌های غربی و شوروی سابق، روایت‌های تحریف‌شده خود را بر جهان تحمیل کردند.

> در ایران، دانشگاه از دارالفنون امیرکبیر آغاز شد، در نهضت مشروطه نقش‌آفرینی کرد، در دوران پهلوی به شکل خاص خود ادامه یافت و پس از انقلاب اسلامی، با مبانی مستقل اسلامی و انقلابی، مسیر تازه‌ای یافت

دانشجو نیز در هر دوره، صرفاً یک «محصل» نبود، بلکه بازیگری اجتماعی و سیاسی بود که در بزنگاه‌ها به میدان آمد. جنبش دانشجویی ایران از اعتراضات مشروطه تا مبارزه با استبداد پهلوی، از مقابله با استعمار تا دفاع از انقلاب اسلامی، بارها نشان داده که یکی از پرانرژی‌ترین و سرنوشت‌سازترین نیروهای جامعه است.

اکنون پرسش این است: در دهه پنجم جمهوری اسلامی، دانشگاه و دانشجو چه نقشی باید ایفا کنند؟ آیا باید همچنان درگیر روزمرگی علمی و اداری باشند یا مأموریت بزرگ‌تری برای آینده کشور دارند؟ پاسخ روشن است: دانشگاه امروز بیش از هر زمان دیگر باید پیوندی عمیق‌تر میان علم، هویت ملی و آرمان‌های انقلاب اسلامی برقرار کند.

دانشگاه نه باید به روایت غربی فروکاسته شود، نه در حصار تنگ بوروکراسی گرفتار بماند. آنچه آینده ایران را می‌سازد، دانشگاهی است که گذشته را بشناسد، حال را نقد کند و برای آینده برنامه داشته باشد؛ دانشگاهی که دانشجوی آن بداند علم، نه ابزار سلطه، بلکه سرمایه‌ای برای آزادی، استقلال و پیشرفت ملت است

دانشگاه و دانشجو در دهه پنجم انقلاب اسلامی وظیفه‌ای تاریخی بر عهده دارند؛ وظیفه‌ای که فراتر از آموزش صرف و پژوهش اداری است. رسالت اصلی آنان، پیوند زدن دانش با هویت ایرانی ـ اسلامی و تبدیل علم به نیروی محرک استقلال، عدالت و پیشرفت کشور است. دانشگاهی که خودآگاهانه در مسیر آرمان‌های انقلاب حرکت کند، می‌تواند نه تنها مشکلات امروز را حل کند، بلکه آینده‌ای روشن‌تر برای ایران رقم بزند؛ آینده‌ای که در آن علم در خدمت آزادی و تعالی ملت قرار گیرد، نه در حاشیه روزمرگی یا تقلید از الگوهای بیگانه.





به مناسبت سالگرد شهادت سید مقاومت

از ستارگان جبل عامل تا ثروت ماندگار جهان اسلام

دکتر اسدالله بادام چیان

در روزگاری که زمین زیر سلطه ی ستمگران لرزان بود و صدای حق در گوش‌ها خفه می‌نمود، مردی از دیاری دور به سرزمینی گام نهاد که مأمن مردمان پایدار و آماده ی ایمان بود؛ سرزمینی که کوه‌ها و دشت‌هایش شاهد تلاش دلیرانی بود که شعله ی عدالت و مقاومت را در جان نسل‌ها روشن نگاه می‌داشتند. این سرزمین، همچون بستر حاصلخیزی، هر نسل را برای ظهور روزی بزرگ آماده می‌کرد؛ روزی که نیرویی الهی و با اراده‌ای آهنین، میراث قرن‌ها پایداری و ایثار را در خود متجلی سازد.

نسل‌ها، یکی پس از دیگری، شاگردان علم و فقاهت را پرورش دادند؛ مردانی که روحیه ی مقاومت و پیروی از علی علیه‌السلام را در جان‌ها نهادینه می‌کردند. هر کتاب، هر درس و هر قدم آنان، آجرهایی بود در بنای ظهور کسی که نه فقط رهبر زمانه ی خود، بلکه تجسم صبر، شجاعت و عدالت الهی باشد.

رهبر جنوب

در حاشیه ی بیروت، میان کوچه‌ها و خانه‌های جنوب لبنان، فرزندی پا به جهان نهاد که زمان و سرزمین او را برای نقش بی‌مانندی آماده کرده بودند: سید حسن نصرالله. در نگاه او انعکاسی از همه ی نسل‌های پیشین دیده می‌شد، و در دلش اراده‌ای استوار و آهنین موج می‌زد. او با تربیت و هدایت رهبران الهی، به مردی تبدیل شد که می‌توانست پیام مقاومت، ایستادگی و عدالت را در جهان اسلام و فراتر از آن بازتاب دهد.

رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، جایگاه او را چنین توصیف کردند: سید حسن نصرالله، نه تنها رهبر مقاومت لبنان، بلکه «ثروتی ماندگار برای جهان اسلام» است؛ انسانی که با شجاعت، بصیرت و وفاداری به اصول الهی، میراث مبارزاتی و معنوی مقاومت را به نسل‌های آینده منتقل می‌کند و الگویی زنده از ایستادگی در راه حق را در پیش روی همه قرار می‌دهد. این نگاه، عظمت حضور او در صحنه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ و جایگاه بی‌بدیلش در جهان اسلام را روشن‌تر و قابل لمس‌تر می‌سازد.

این سرزمین، که قرن‌ها برای ظهور روز موعود آماده شده بود، بالاخره ثمره ی صبر و ایمان خود را دید. از ابوذر و شهیدان جبل عامل تا رهبران امروز، زنجیره‌ای از مقاومت و پایداری شکل گرفت که در شخصیتی همچون سید حسن نصرالله تجلی یافته است؛ کسی که با شجاعت، تدبیر و وفاداری خود، ادامه‌دهنده ی راه پیشینیان شد و پیام عدالت و ایستادگی را در جهان اسلام آشکار ساخت.

نسل‌ها دریافتند که ایستادگی در راه حق، نعمتی ماندگار و ارزشمند است و تاریخ بار دیگر شاهد شکوه ایمان و شجاعت انسان‌های پایبند شد. در آن روز، مردم نه تنها یک رهبر، بلکه جلوه‌ای زنده از مقاومت، وفاداری و امید را بدرقه کردند و عهدی که با حقیقت و مقاومت بسته بودند، با جلالی فاخر و بی‌همتا تحقق یافت.

راهی که سید حسن نصرالله پیمود، راهی بود که از دل تاریخ گذشته عبور کرده و به آینده‌ای روشن گره می‌خورد. او نشان داد که مقاومت، تنها یک واکنش زودگذر در برابر ظلم نیست، بلکه راهی استوار و پایدار است که نسل‌ها را به یکدیگر متصل می‌سازد. او همچون پلی میان گذشته و آینده، میراث‌دار خون شهیدان و آموزگار نسل‌های فردا شد. این پیوند جاودان، سرزمین‌های اسلامی را به امیدی ماندگار بدل کرد؛ امیدی که در دل هر انسان آزاده‌ای زبانه می‌کشد و نویدبخش روزی است که عدالت بر جهان سایه خواهد افکند.

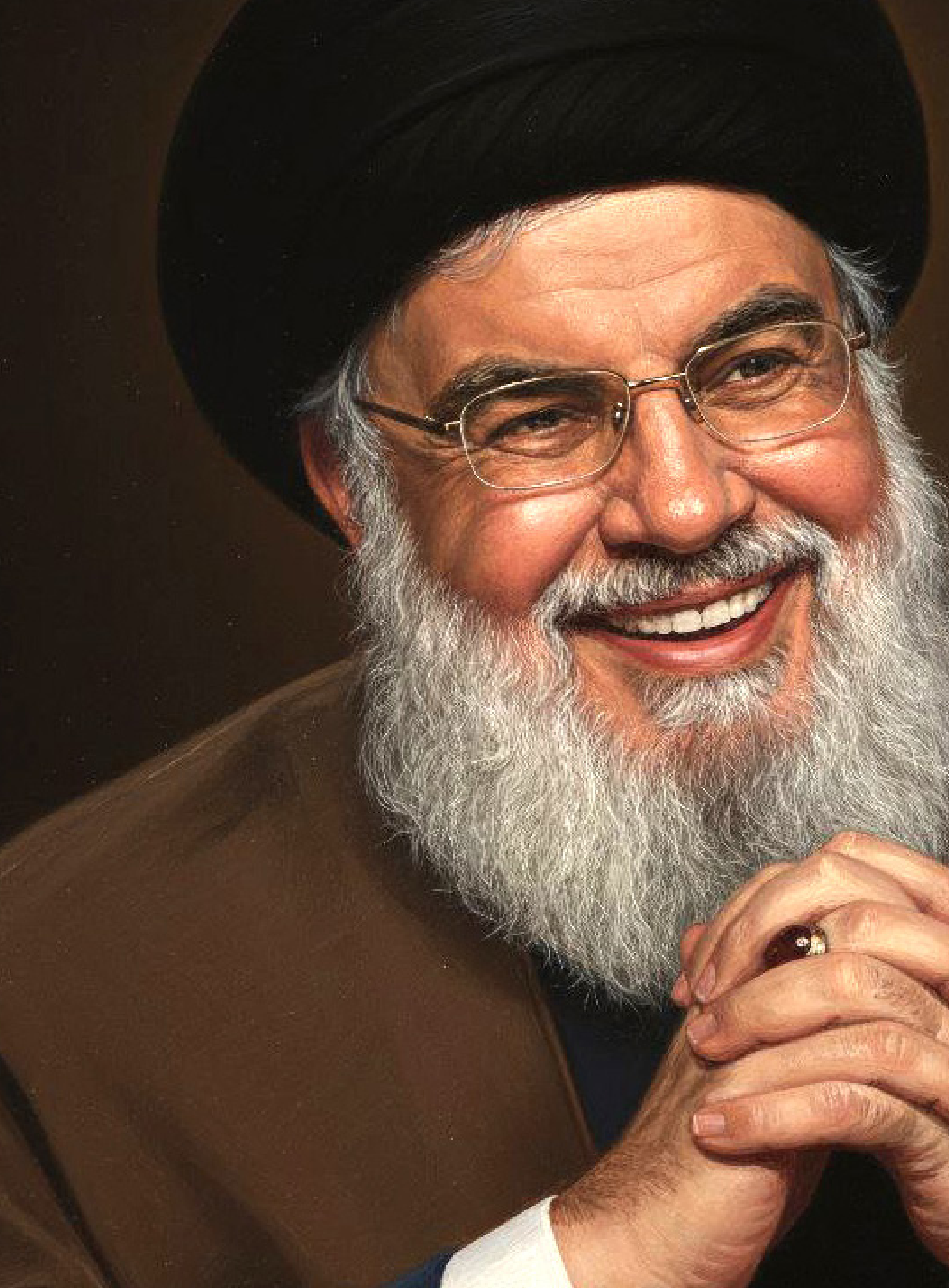

نقش روحانیت در جامعه ی نو



در شرایطی که تحولات اجتماعی و سیاسی منطقه و ایران با سرعتی چشمگیر در حال پیشروی است، نقش روحانیت شیعه همچنان به‌عنوان ملجأ مردم و هدایت‌گر جامعه برجسته باقی مانده است. نسل جدید روحانیون نیز با نگاه تازه و رویکردی فعال، در پی پیوند دادن میراث گذشتگان با نیازهای امروز هستند. در همین راستا، حجت الاسلام و المسلمین صلح میرزایی، عضو جوان مجلس خبرگان، در گفت‌وگویی اختصاصی درباره جایگاه روحانیت، آینده حوزه و نقش جوانان در مقاومت اسلامی دیدگاه‌های خود را مطرح کرده است.

نقش روحانیت در شرایط امروز را چگونه ارزیابی می کنید؟

روحانیت شیعه، همیشه ملجأ و همراه و همدرد مردم بوده است. آبروی هزارساله روحانیت، باعث شد تا حضرت امام خمینی (ره) بتوانند با رهبری داهیانه خود، انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند. البته روحانیت یا به تعبیری نهاد دین، آنقدر مشکّک و مدرّج است که به راحتی نمی‌توان حکم کلّی درباره آن صادر کرد. از ولیّ معظّم فقیه تا مراجع عظام و امامان جمعه و نمایندگان رهبر انقلاب در نهادهای انقلابی و نظامی و تا مبلّغان امین در مدارس و روحانیت فعال در دانشگاه‌ها و مولّفان و مدرّسان حوزه و دانشگاه و قضات ووکلا و امامان جماعت و مبلّغان، همه در سلک روحانیت، شمرده می‌شوند و طبیعی است کارکرد هر کدام از این طیف ها متفاوت باشد.

در همین دفاع مقدّس دوازده روزه، نقش روحانیت بسیار درخشان بود و توانست در تقویت روحیه مردم و غمگساری با آنان، کارنامه خوبی را رقم بزند. از همه بالاتر و والاتر رهبر معظم انقلاب بودند که به اقرار دوست و دشمن، در انسجام‌بخشی ملّی و فرماندهی میدان و جامعه بسیار موفّق عمل کردند.

در مقایسه جایگاه روحانیت امروز با گذشته باید دو نکته را در نظر داشت: طبیعی است که املای نانوشته، غلط نداشته باشد. حضور میدانی روحانیت در جایگاه های مورد نیاز جامعه و حاکمیت از یک سو و تراز نبودن رفتار و عملکرد برخی از روحانیان از سویی دیگر می‌تواند دلزدگی هایی را ایجاد کند.

آیا قبول دارید که روحانیت در برابر فساد باید صریح‌تر عمل کند؟

به نظرم باید برای ارزیابی روحانیت در مقوله مبارزه با فساد و تبعیض و آسیبهای اجتماعی، شاخصهایی را تعریف کرد تا قضاوت منصفانه بتوان داشت. فریادهای امامان جمعه و منبریها نسبت به فساد و همچنین حضور مطالبه‌گرانه‌ی طلّاب جوان در میدان حقیقی و فضای مجازی بارها مشاهده شده است.

شاید بتوان گفت به آن میزان که از زبان و قلم روحانیت، مطالبه‌گری و نهی از منکر اجتماعی صادر می‌گردد از بقیه اقشار و نخبگان سیاسی و اجتماعی کمتر دیده می‌شود. برخی گلایه‌های متعدّدی که مراجع عظام تقلید و جامعه مدرسین حوزه در دیدار با سران قوا و کارگزاران نظام نسبت به مشکلات مردم و ناکارآمدیها داشته اند، در رسانه‌ها منتشر می‌گردد.

آینده‌روحانیت‌راچطور میبینید؟

حوزه امروز، باید خود را به شرایط معاصر، بروز نگه دارد. فلذا طبیعی است که کار تشکیلاتی و تقسم کار در آن انجام شود. و البته هر زمان خطر روزمرگی در انتظار نهادها و سازمانهای این‌چنینی است. امروزه بیشترین نقدها به حوزه و نظام تحصیلی و تبلیغی آن از سوی بزرگان حوزه همچون رهبر معظم انقلاب و در بدنه حوزه در جریان است. همچنین است نقدهای متعدّدی که در جلسات آسیب‌شناسی نهاد روحانیت انجام می‌گیرد.

بسیاری از علما و بزرگان بر این باورند که مأموریتهای ذاتی حوزه آنقدر فراوان است و آنچنان فضای کار طلبگی و عالمانه، عطشناک حضور علما است که تا حدّ ممکن باید از حضور در مناصب حکومتی که قابلیت سپردن به غیر طلبه و روحانی دارد پرهیز کرد.

حضور باانگیزه طلاب جدید که با وجود همه مشکلات و موانع و تبلیغات منفی، این مسیر نورانی را انتخاب می کنند و برنامه‌ریزیهای دقیقی که از سوی نخبگان حوزوی، در حال انجام است و طراحی بیش از ۴۰۰ رشته تخصصی و استعدادیابیهایی که انجام میشود نوید آینده بسیار روشن را برای حوزه و نهاد روحانیت می‌دهد.

ارتباط جوانان و مقاومت

پس از طوفان الاقصی، بیداری و بینشی در عموم مردم جهان و بویژه جوانان و خاصّه جوانان ایران اسلامی ایجاد شده است. بسیاری از گزاره‌هایی که قبلا باید با زحمت فراوان به ذهنها وارد می‌شد الان برای همگان بدیهی است.

اهمیت و ضرورت مقاومت، خوی وحشیانه تمدّن غربی که متبلور در ترامپ و نتانیاهو و سران کشورهای اروپایی دنباله‌رو ایشان شده است برای همگان واضح شده است.

ابطال شعارهایی همچون نه غزه نه لبنان و فریبکارانه بودن سردادن شعار زن زندگی آزادی از سوی نتانیاهو بعد از به شهادت رسیدن زنان و کودکان به اثبات رسیده است.

امروزه باید از این نعمت، استفاده کرد و اولا مانع فراموشی آن شد و از سویی دیگر با بهره‌گیری از این نیرو، تلاش برای قطع شریانهای رژیم صهیونیستی و تسریع در نابودی آن کرد و همزمان فرآیند اخراج استعمارگران از منطقه را جلو برد.



رهبر انقلاب بارها بر ارتقاء کیفیت آموزشی و نقش حوزه تأکید کرده‌اند. حوزه تا چه حد به این دغدغه‌ها پاسخ داده است و آیا ساختارهای حوزه توانسته‌اند این مأموریت‌ها را محقق کنند؟

از دغدغه‌های دیرین رهبر معظم انقلاب، رشد کیفی حوزه در زمینه‌های علمی و اجتماعی و سیاسی بوده است. امروزه با برنامه‌ریزیهایی که در ستاد حوزه و در صف و در مدارس علمیه دیده می‌شود، اتفاقات خوبی در حال رقم خوردن است. البته سرعت این تحوّل، آنطور که مدّ نظر رهبر انقلاب است نمی‌باشد.

تنوّع مسئولیتهای حوزه و روحانیت نسبت به نظام و جامعه در زمینه‌های مختلف تولید علم، تبلیغ، قضاوت، تحقیق و پژوهش و حلّ مسائل اجتماعی، حضور میدانی در عرصه‌های خدمت‌رسانی و محرومیّت‌زدایی از یک سو و کمبود نیروی انسانی مورد نیاز از سویی دیگر یکی از عواملی است که باعث کندی این حرکت تحوّلی و به انجام رساندن مأموریتها شده است.

سرانه طلاب در حال تحصیل نسبت به سرانه تخصیصی دانشجویان از بودجه عمومی کشور اصلا قابل مقایسه نیست. اما ماموریتهای فراوانی باید از سویی طلاب و روحانیت به انجام برسد. البته همیشه روحانیت و حوزه های علمیه وابسته به مردم بوده اند اما در زمانی که خدمات متعدد علمی و اجتماعی به جامعه عرضه میشود سزاوار است پشتیبانی ویژه ای از این قشر انجام گیرد.

به نظر میرسد بسیاری از مصارف اوقاف، که بحق باید به توسعه کیفی و کمی نهاد دین و حوزه بیانجامد در مسیر دیگری که البته آن هم لازم است مصرف می‌گردد و این نیازمند هماهنگی بیش از پیش حوزه و سازمان اوقاف است.

نهاد هزار ساله

روحانیت شیعه در تاریخ معاصر ایران، یکی از ستون‌های اصلی هدایت فکری، معنوی و سیاسی جامعه بوده است. این سرمایه تاریخی، نه‌تنها انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند، بلکه در بحران‌های ملی ازجمله نبردهای اخیر، نقش الهام‌بخش و آرام‌بخش ایفا کرده است. با این‌حال، امروز جایگاه روحانیت بیش از هر زمان دیگری در معرض آزمون‌های پیچیده قرار دارد؛ از ضرورت حضور میدانی مؤثر تا مقابله با جنگ شناختی که هدفش تخریب اعتبار نهاد دین است.

واقعیت این است که روحانیت طیف گسترده‌ای از مسئولیت‌ها را بر دوش دارد؛ از مرجعیت فکری و نقد قدرت تا خدمت‌رسانی اجتماعی و تربیت نسل جدید. مطالبه‌گری در برابر فساد و تبعیض، یکی از توقعات اصلی مردم است و شواهد نشان می‌دهد بخشی از بدنه روحانیت در این میدان فعال بوده است، هرچند کم‌کاری‌های موردی می‌تواند اعتماد عمومی را فرسوده کند. آینده این نهاد، به توانایی آن در نقد درونی، اصلاح ساختار، پرهیز از روزمرگی و بروز کردن نظام آموزشی خود وابسته است.

در برابر تحولات منطقه و مسائلی چون آزادی فلسطین، روحانیت وظیفه دارد بیداری جوانان را به کنش پایدار بدل کند. تجربه پس از «طوفان الاقصی» نشان می‌دهد که فرصت تاریخی برای انسجام نیروهای مقاومت فراهم آمده است؛ فرصتی که با برنامه‌ریزی دقیق و بهره‌گیری از ظرفیت فرهنگی و رسانه‌ای باید به تقویت جبهه عدالت‌خواهان و تضعیف جبهه استعمارگران بینجامد.



دولت سازی کاغذی، نمایشی انسانی یا تاکتیک سیاسی

مأموریت غرب برای مهار فلسطین

از روزی که فلسطین به اشغال درآمد، غرب همواره میان دو نقش متناقض سرگردان بوده است: شریک راهبردی رژیم صهیونیستی و مدعی عدالت‌خواهی در عرصه‌ی بین‌الملل. این دوگانگی امروز بار دیگر در قالب اقدامی نمایشی آشکار شده است؛ اعلام شناسایی «دولت فلسطین» از سوی چند کشور اروپایی. حرکتی که بیش از آن‌که راهی به سوی آزادی بگشاید، تلاشی است برای بازتعریف بحران به شکلی بی‌خطر برای اسرائیل.

دولت‌سازی خیالی

اگرچه در ظاهر چنین تصمیمی می‌تواند نشانه‌ای از حمایت از مردم فلسطین جلوه کند، اما واقعیت چیز دیگری است. کشوری که غرب آن را به رسمیت می‌شناسد، فاقد عناصر بنیادین حاکمیت است: نه مرزهای واقعی دارد، نه ارتش، نه استقلال، و نه حتی حق مقاومت. این تصویر، بیشتر به یک «دولت‌سازی خیالی» می‌ماند که هدف اصلی‌اش انحراف افکار عمومی از جنایات جاری در غزه است.

مصطفی حسینی

فریب دیپلماتیک غرب علیه مقاومت

زمان‌بندی این اقدام، خود گویای همه‌چیز است. درست در لحظه‌ای که مقاومت فلسطین به اوج اعتبار تاریخی خود رسیده، هنگامی که نسل‌کشی در غزه بر وجدان جهانی سنگینی می‌کند و خشم افکار عمومی سراسر دنیا متوجه اسرائیل است، ناگهان غرب با ژستی انسان‌دوستانه وارد صحنه می‌شود. این شناسایی، نه نشانه‌ی شجاعت سیاسی، بلکه ترفندی برای مهار موج همبستگی جهانی با فلسطین است؛ تاکتیکی برای جایگزین کردن مقاومت میدانی با مذاکرات بی‌ثمر.

در خدمت اسرائیل

این دولت، بیش از آن‌که به فلسطین خدمت کند، برای رژیم صهیونیستی کارکرد دارد. زیرا در چنین چارچوبی، مسئله‌ی فلسطین از آرمان بازگشت آوارگان، به پرونده‌ای دیپلماتیک فروکاسته می‌شود که مدیریت آن به دست همان قدرت‌هایی است که خود بانی اشغال بوده‌اند. در حقیقت نه گامی به سوی عدالت، بلکه کوششی است برای محو تدریجی روایت مقاومت.



دیپلماسی نمایشی

- غرب در این میان نه تنها نقش داور بی‌طرف را ایفا نمی‌کند، بلکه با ابزارهای حقوقی و دیپلماتیک خود، تصویر واقعیت فلسطین را وارونه جلوه می‌دهد. اعلام شناسایی «دولت فلسطین» در حالی انجام می‌شود که مکانیزم‌های اجرایی و قدرت تصمیم‌گیری مستقل در این ساختار وجود ندارد و تمامی مسیرهای عملی برای تحقق حقوق اساسی مردم فلسطین مسدود باقی می‌ماند.
- این اقدام، اگرچه از منظر دیپلماتیک می‌تواند در نگاه کوتاه‌مدت رسانه‌ای معنا داشته باشد، اما در سطح راهبردی چیزی جز تحریف واقعیت تاریخی و تلاش برای مشروعیت‌بخشی به اشغال نیست.
- آنچه امروز فلسطین را پایدار نگه داشته، نه توافق‌های توخالی بین دولت‌های خارجی، بلکه اراده جمعی و همبستگی مردمی است؛ نسلی که شهادت را به پای مقاومت تقدیم کرده و خانواده‌هایی که در شرایط سخت و محاصره، امید را زنده نگه داشته‌اند.
- این مقاومت، نه تنها یک عمل سیاسی، بلکه نمود عینی حیات فرهنگی، هویتی و اخلاقی ملت فلسطین است. هر تلاش دیپلماتیک که فاقد پشتوانه عملی و ملموس باشد، به‌جای حل مسئله، روایت مقاومت را تضعیف می‌کند و توجه جهانی را از جغرافیای واقعی رنج مردم فلسطین منحرف می‌سازد.
- علاوه بر این، ایستادگی در برابر اشغالگری و ظلم، مستلزم بازشناسی دقیق نهادهای قدرت و پیگیری مداوم عدالت بین‌المللی است.

شناسایی‌های نمادین غرب، اگر با توقف واقعی صادرات سلاح، تحریم‌های موثر و فشار عملی بر رژیم اشغالگر همراه نباشد، تنها به بازتولید سیاست دوگانه، مهندسی افکار عمومی و تمدید اشغال می‌انجامد.



نسل جوان فلسطین، با درک تاریخی و احساس مسئولیت ملی، امروز بیش از هر زمان دیگری توانسته است هویت و آرمان خود را حفظ کند و الهام‌بخش مقاومت جهانی باشد.

حمایت واقعی از این نسل، مستلزم همسویی بین کنش میدانی و فشار سیاسی موثر است؛ ترکیبی که می‌تواند نه تنها اشغال را متوقف کند، بلکه مسیر آزادی و خوداتکایی ملت فلسطین را تضمین نماید.





تاریخ ایران از نگاه شاهنامه‌ی حکیم فردوسی

دکتر اسدالله بادام چیان

در میان آثار برجسته‌ی ادب فارسی، شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، همچون قله‌ای استوار در افق فرهنگ ایران‌زمین قد برافراشته است؛ گنجینه‌ای که حاصل سی سال رنج و همت بی‌دریغ آن مرد فرزانه است. شاهنامه نه تنها روایت‌گر تاریخ اساطیری و کهن ایران است، بلکه آیینه‌ی خرد، بینش و باورهای ژرف انسانی و الهی اوست؛ گنجینه‌ای که از مرزهای شعر و ادب فراتر رفته و به منبعی برای اندیشه، سیاست، قدرت و تمدن ایرانی بدل گشته است.

آغاز سخن با خداوند جان و خرد

فردوسی سخن خویش را، همچون هر حکیم خداشناس، با ستایش پروردگار آغاز می‌کند. اما او در همان آغاز، بر دو گوهر بنیادین تأکید می‌ورزد: جان، که اصل و جوهر انسان است، و خرد، که چراغ هدایت اوست.

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

بدین‌سان، شاعر حکیم نشان می‌دهد که هر راهی جز با نور عقل و پیوند با جان الهی، به بیراهه خواهد رفت. در دیباچه‌ی شاهنامه، او در چهارده بیت، ایمان به خداوند، کرامت جان انسانی و عقلانیت را در عالی‌ترین صورت خویش بیان کرده است.

ستایش خرد؛ بنیاد جهان‌بینی فردوسی

پس از ستایش خداوند، فردوسی به ستایش خرد می‌پردازد؛ همان گوهر گرانبهایی که بی‌آن، نه معرفت ممکن است و نه زندگی به سامان. او خرد را «چشم جان» می‌خواند؛ نوری که حقیقت را بر انسان آشکار می‌سازد:

خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم، شادان، جهان نسپری

و توصیه می‌کند که آدمی از دانش دانایان و سخن خردمندان غفلت نورزد:

به گفتار دانندگان راه جوی
به گیتی بپوی و به هر کس بگوی

در این نگاه، خرد نه تنها ابزار شناخت، بلکه معیار سنجش زندگی و اساس تمدن است.

آفرینش جهان و انسان

فردوسی در ادامه‌ی دیباچه، به سرآغاز هستی می‌پردازد. او آفرینش جهان را حاصل اراده‌ی خداوند دانا و توانا می‌داند:

که یزدان ز ناچیز، چیز آفرید
بدان تا توانایی آرد پدید

سپس به آفرینش انسان می‌رسد؛ موجودی که کلید جهان است و با او معنا و مقصود خلقت آشکار می‌گردد:

چو زنی بگذری، مردم آمد پدید
شد این بندها را سراسر کلید

انسان در نگاه فردوسی، تنها موجودی طبیعی نیست؛ بلکه برآیند دو جهان است و با گوهر خرد خویش، سزاوار مسئولیت و رسالت الهی:

تو را از دو گیتی برآورده‌اند
به چندین میانجی بپرورده‌اند

پیامبر اسلام و اهل‌بیت (علیهم السلام)

شاهنامه با وجود آنکه روایت‌گر تاریخ شاهان و پهلوانان ایران است، در دیباچه‌ی خویش با ایمان اسلامی پیوندی ناگسستنی دارد. فردوسی در اوج فروتنی و ادب، از پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل‌بیت او یاد می‌کند و ایشان را سرچشمه‌ی هدایت و رستگاری می‌خواند:

تو را دانش و دین رهاند درست
اگر رستگاری بایدت جست

در ستایش امیرمؤمنان علی (ع) نیز، با تمسک به حدیث نبوی «أنا مدینة العلم و علی بابها»، چنین می‌سراید:

که من شهر علمم، علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است

این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی، حکمت ایرانی را با نور هدایت اسلامی درآمیخته و بدین سبب، شاهنامه را اثری جاودانه ساخته است.



معرفی خویش و پیمان ولایی

در پایان دیباچه، حکیم طوسی خویشتن را معرفی می‌کند و با افتخار، تعلق خود را به ولایت علوی بیان می‌دارد:

به این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

این بیت، گواه پیوند درونی فردوسی با حقیقت دین و دلیل بر صداقت او در سخن و سرایش است.

رمز ماندگاری شاهنامه در تاریخ ادب و اندیشه، تنها در قدرت شعر و هنر سخن نیست؛ بلکه در پیوند ژرف آن با ایمان، خرد، و حکمت است. فردوسی با نگرش توحیدی، خردورزی والای انسانی و زیبایی بی‌مانند سخن، بنایی برپا ساخت که هم به پاسداشت ایران‌زمین خدمت می‌کند و هم راهنمای معنویت و اخلاق است.



زبیان نگردند ایرانیان



به بهانه‌ی موفقیت های پی در پی تیم ملی کشتی ایران

کشتی؛ میراث پهلوانی و آیینه‌ی معنویت ایرانی

کشتی در فرهنگ ایران‌زمین، تنها یک ورزش نیست؛ روایتِ دیرینه‌ای است از روح پهلوانی، شجاعت و ایمان. این ورزش از دیرباز در جان ایرانیان جایگاهی ویژه داشته و همواره فراتر از نمایش قدرت بازوها، به میدان آزمون اخلاق و کمال انسانی بدل شده است. کشتی، همان‌گونه که نامش بر زبان‌هاست، نه صرفاً کشاکش تن‌ها، بلکه مجالی است برای غلبه بر نفس و تبلور ارزش‌های معنوی.

در حماسه‌های ملی، پهلوانان نامداری چون رستم، سهراب و گودرز، در میادین نبرد و کشتی، تنها به نیروی بازو شهره نبودند؛ آنان حاملان رسالت اخلاق، وفاداری و جوانمردی بودند. کشتی رستم و سهراب، اگرچه به ظاهر زورآزمایی دو پهلوان است، اما در ژرفای خود روایتگر تقابل نسل‌ها، آزمون مسئولیت‌پذیری و سرنوشت تلخ انسانی است. چنین روایت‌هایی نشان می‌دهد که کشتی در ایران همواره بستری برای تبلور حکمت و اخلاق بوده است.



زورخانه‌ها نیز طی قرون متمادی مدرسه‌ی همین ارزش‌ها بوده‌اند. در آن گودهای مقدس، ورزش با نام خدا و ذکر اولیا آغاز می‌شد و مرشد با ضرب و نوای خود فضایی می‌آفرید که جسم و جان توأمان تربیت شوند. جوان پهلوان نخست می‌آموخت که نیروی حقیقی در تسلط بر نفس خویش است، نه در مغلوب‌ساختن دیگران. این فرهنگِ غنی، کشتی را به مدرسه‌ی تربیت انسان کامل بدل کرده است.

در روزگار معاصر نیز، پهلوانانی چون غلامرضا تختی ادامه‌دهندگان این سنت زرین بودند؛ پهلوانانی که شکوهشان نه تنها در مدال‌ها، بلکه در فروتنی، مردم‌دوستی و اخلاقشان تجلی یافت. تختی در کنار قدرت مثال‌زدنی بر تشک، در زندگی روزمره نیز نماد خضوع و خدمت به مردم بود؛ و همین او را در ردیف اسطوره‌های تاریخ ایران نشاند.

امروز، بیش از هر زمان دیگر، بازگشت به روح پهلوانی، ضرورتی انکارناپذیر است. در جهانی که ورزش گاه به کالایی تجاری بدل می‌شود، کشتی ایرانی می‌تواند بار دیگر پرچم اخلاق، ایمان و هویت ملی را برافرازد. این مهم، بی‌شک در گرو آن است که مدیریت و راهبری این رشته‌ی اصیل، به دست جوانان مؤمن، متعهد و انقلابی سپرده شود؛ آنان که با روحیه‌ی خدمت و معنویت، کشتی را نه فقط به سکوهای افتخار جهانی، که به قله‌های معنویت نیز رهنمون خواهند ساخت.

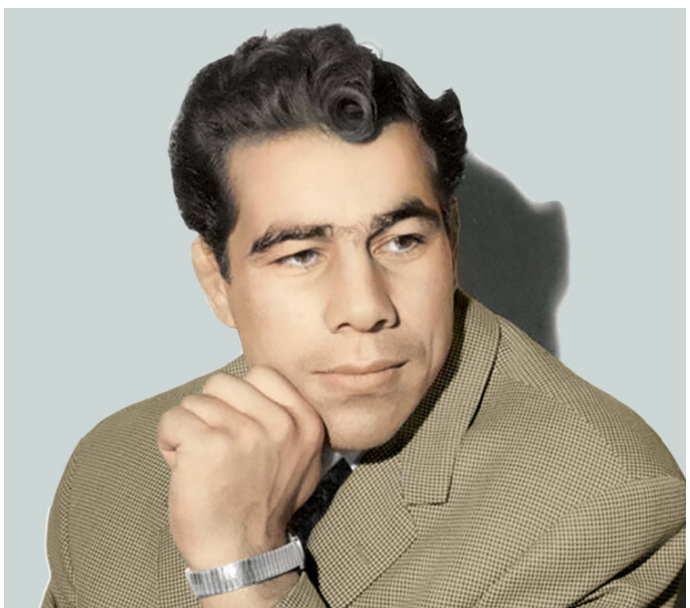

علیرضا دبیر و پژمان درستکار
نمونه‌ی مدیریت با برنامه



ورزش در هر کشوری بیش از آنکه یک رقابت ساده میان ورزشکاران باشد، عرصه‌ای برای نمایش هویت ملی، همبستگی اجتماعی و سرمایه‌گذاری بلندمدت است. به همین دلیل، نقش مدیران و مربیان ورزشی نه فقط در آماده‌سازی بدنی ورزشکاران، بلکه در ایجاد امید و انسجام ملی برجسته می‌شود.

در این میان، پرسشی مهم پیش می‌آید: موفقیت را باید با چه معیارهایی سنجید؟ آیا ظاهر و سبک زندگی یک مدیر ورزشی باید مبنای قضاوت باشد یا نتایج عینی و قابل اندازه‌گیری کار او؟

در سال‌های گذشته، کشتی ایران ـ به عنوان ورزش ملی ـ بارها با بحران‌ها و چالش‌هایی مواجه شده است؛ از کمبود منابع مالی گرفته تا اختلافات داخلی و فشارهای بین‌المللی. با این حال، مدیرانی مانند علیرضا دبیر و مربیانی همچون پژمان درستکار توانسته‌اند کشتی را در مسیر باثبات‌تری قرار دهند.

آن‌ها توانستند آرامش نسبی را به اردوی تیم ملی بازگردانند، تمرکز ورزشکاران را از حاشیه‌ها به تمرین و رقابت منتقل کنند و حمایت‌های لازم را از نهادهای مختلف برای تیم جذب نمایند.

این دستاوردها حاصل مدیریت کوتاه‌مدت یا تصادفی نیست. دبیر و همکارانش تلاش کردند تا کشتی‌گیران در شرایطی تمرین کنند که دغدغه‌های مالی و شخصی کمتری داشته باشند. در موارد متعددی، مشکلات معیشتی و خانوادگی ورزشکاران به صورت مستقیم توسط مدیریت فدراسیون پیگیری شد؛ اقدامی که در روحیه و تمرکز قهرمانان تأثیر مستقیم داشت.

همین تغییر فضای ذهنی، زمینه‌ساز عملکرد بهتر در مسابقات جهانی شد و نتیجه آن، بالا رفتن پرچم ایران در میدان‌هایی بود که همه نگاه‌ها به آن دوخته می‌شود.

معیار قضاوت در ورزش چیست؟
کارنامه یا سلیقه شخصی؟

متأسفانه بخشی از فضای رسانه‌ای و اجتماعی به جای توجه به نتایج و کارنامه، انرژی خود را صرف واکاوی رفتارها، باورها یا حتی ظاهر افراد می‌کند. در چنین شرایطی، یک موفقیت بزرگ ممکن است به‌خاطر جزئی‌ترین تفاوت‌های سلیقه‌ای زیر سؤال برود. این نگاه نه تنها منصفانه نیست، بلکه زیان مستقیمش را جامعه ورزش و نسل جوان خواهد دید؛ نسلی که نیاز دارد بداند معیار اصلی در ورزش، تلاش و نتیجه است، نه هماهنگی با ذائقه‌های شخصی.

ورزش زمانی به قله می‌رسد که قضاوت درباره قهرمانان و مدیران ورزشی از مسیر عقلانی و منصفانه عبور کند. اگر مربی یا مدیری توانسته است برای تیم ملی امکانات فراهم کند، آرامش ایجاد کند و در میدان رقابت افتخار بیافریند، شایسته تقدیر است، حتی اگر شیوه زیست یا باورهای فردی‌اش مورد پسند همه نباشد.

همان‌طور که نادیده گرفتن نتایج یک ورزشکار صرفاً به دلیل پوشش یا عقیده‌اش خطاست، بی‌اعتبار کردن دستاوردهای مدیریتی نیز به دلیل برداشت‌های شخصی ظلمی آشکار است.

ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند همبستگی در عرصه‌های ورزشی است. هر مدال جهانی و هر پرچمی که در میادین بین‌المللی برافراشته می‌شود، متعلق به همه مردم است؛ نه گروهی خاص. بنابراین شایسته است که موفقیت‌های ورزشی در حاشیه بحث‌های سیاسی یا فرهنگی گرفتار نشود و کارنامه افراد بر اساس نتایج واقعی‌شان بررسی شود.

در نهایت، جامعه ورزشی زمانی می‌تواند مسیر رشد پایدار را طی کند که ارزش‌گذاری بر اساس انصاف، واقعیت و کارنامه باشد. دبیر و درستکار با تمام نقدهایی که ممکن است به آن‌ها وارد باشد، در این سال‌ها نشان داده‌اند که مدیریت ورزشی تنها با شعار پیش نمی‌رود، بلکه با پیگیری، تلاش و برنامه‌ریزی می‌توان کشتی ایران را در جایگاهی قرار داد که همه ایرانیان به آن افتخار کنند.





اهداف، خواسته‌ها و نیازها؛ آینه‌ای برای بازخوانی خود



دکتر اسدالله بادام چیان

هر انسانی که عقل و فهم و تجربه‌اش را به کار می‌گیرد، دیر یا زود با سه پرسش بنیادی روبه‌رو می‌شود: چه می‌خواهم؟ چرا می‌خواهم؟ و چگونه باید به آن برسم؟

پاسخ به این پرسش‌ها همان چیزی است که در زندگی به آن «هدف» و «خواسته» می‌گوییم.

بعضی آدم‌ها خوشبختانه چون اهدافی روشن دارند، نیازهایشان را می‌شناسند، و برای رسیدن به مقصد، نقشه و برنامه می‌ریزند. آن‌ها می‌دانند کجا ایستاده‌اند، چه می‌خواهند، و برای رسیدن به خواسته‌هایشان، اراده و همه امکاناتشان را به میدان می‌آورند.

در مقابل، بسیاری از آدم‌ها تنها به روزمرگی دل می‌بندند. اهدافشان کوتاه‌مدت و مبهم است، آینده‌نگر نیستند، و صرفاً نفس می‌کشند تا روزگار بگذرد. و عده‌ای هم بدتر، گم‌شده‌های این دنیا هستند؛ کسانی که حتی نمی‌دانند چه می‌خواهند یا چرا زنده‌اند. آن‌ها به وضع موجود عادت می‌کنند، حتی اگر زشت و تاریک و سخت باشد، و هیچ تصویری از آینده ندارند.

اما زندگی جدی‌تر از آن است که با عادت و تصادف اداره شود.

هر انسانی باید دست‌کم یک بار از خود بپرسد:

- اهداف من چیست؟
- خواسته‌هایم کدام‌اند؟
- برای رسیدن به آن‌ها چه برنامه‌ای دارم؟
- آیا انتخاب رشته یا شغلم نتیجه یک تصمیم آگاهانه بوده؟
- در کار و زندگی، برنامه‌ای دارم یا صرفاً عادت می‌کنم و می‌گذرانم؟
- در زندگی خانوادگی چه اهدافی را دنبال می‌کنم؟
- برای فرزندانم چه آینده‌ای در نظر دارم؟
- دوستانم را آگاهانه انتخاب کرده‌ام یا صرفاً همراه گذر روزگار شده‌ام؟
- و در نهایت: به اهداف آفرینش فکر کرده‌ام؟
- آیا می‌دانم از کجا آمده‌ام، برای چه آمده‌ام و به کجا خواهم رفت؟

این پرسش‌ها فقط یک تمرین ذهنی نیستند، هرکس می‌تواند پاسخ‌هایش را در دفتری بنویسد و گاه‌به‌گاه مرور کند. مرور این پاسخ‌ها مثل آینه است: نشان می‌دهد که آیا همچنان در مسیر هستیم یا بی‌خبر از همه‌چیز، در جاده‌ای بی‌پایان سرگردان مانده‌ایم.



اراده کن؛ جهان مسیرت را می‌سازد





زندگی بی‌هدف، مثل کشتی بی‌سکان در دریای طوفانی است. شاید لحظه‌ای آرام بگیرد، اما سرانجام با نخستین موج سهمگین، در هم می‌شکند.



تنها کسانی که هدف و برنامه دارند، می‌توانند در این دریا بایستند و مسیر خود را بسازند.



اگر خودت برای زندگی‌ات هدف نسازی دیگران از تو نردبانی برای رسیدن به هدف‌هایشان خواهند ساخت



پس اگر می‌خواهیم موفق و راضی باشیم، باید هر روز این سه کلمه را از نو معنا کنیم: هدف، خواسته، نیاز

تحلیلی انتقادی بر ماهیت واقعی صلح در جهان امروز

صلح آمریکایی یا صلح ترامپی؟

دکتر اسدالله بادامچیان

صلح واژه‌ای دوست‌داشتنی و ارزشمند است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «الصّلح خیر». حتی کسانی که جنگ‌طلب و ظالم‌اند، گاه خود را مدافع صلح معرفی می‌کنند تا تجاوز و ظلم خود را توجیه کنند. اما آیا صلح آمریکایی و به ویژه صلح ترامپی، معنای واقعی صلح را در بر دارد؟

تجربه تاریخی و سیاست‌های معاصر پاسخ روشن می‌دهد. تجاوز به تاسیسات صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، بمباران آن‌ها با بمب‌های سنگین و سپس ادعای ترامپ که «من این تاسیسات را نابود کردم و حالا وقت صلح است!» نمونه‌ای آشکار از تحریف واژه صلح است. صلحی که در عمل، نه امنیت و عدالت، بلکه سلطه و زور را دنبال می‌کند.

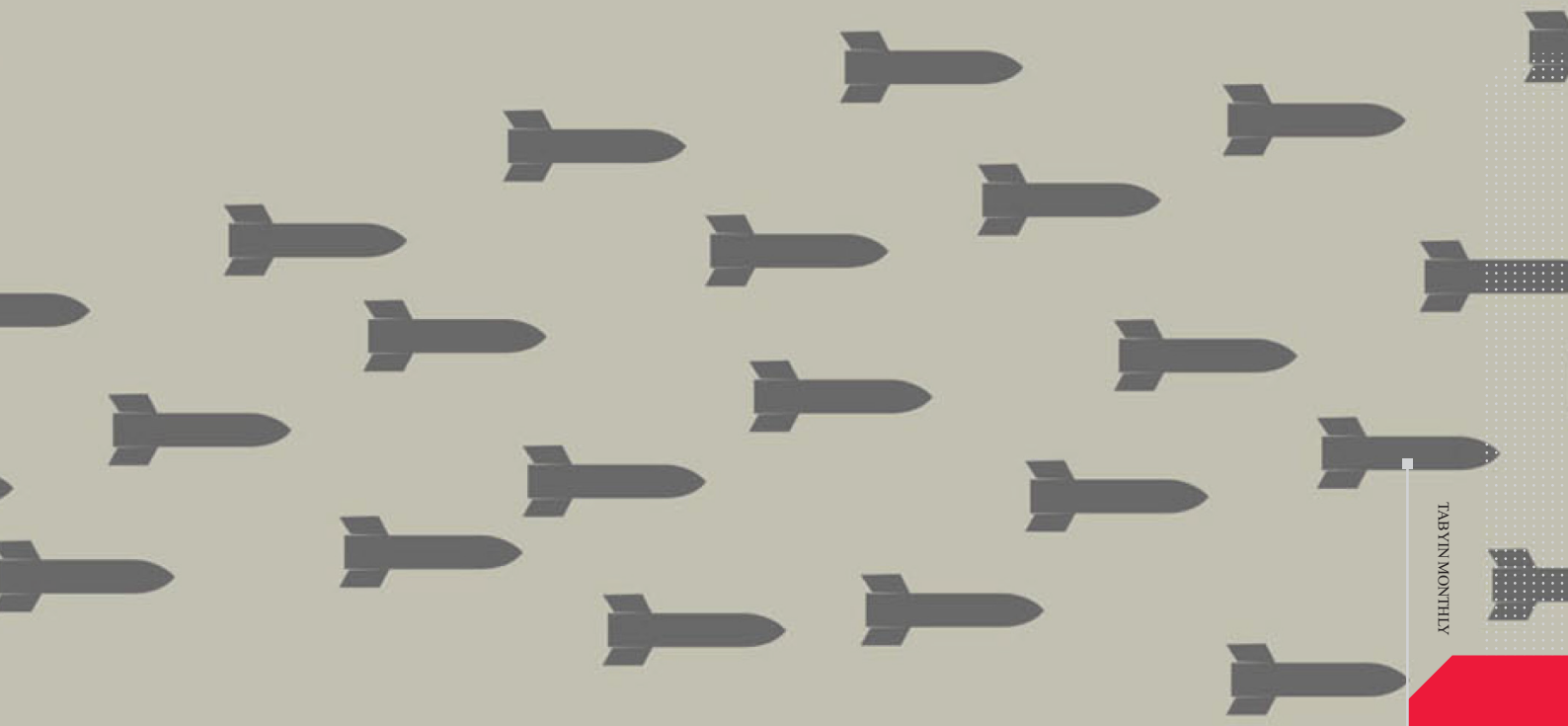

برای تحلیل دقیق، باید میان سه بخش جامعه آمریکا تفاوت قائل شد:

۱. **ساکنان اصلی آمریکا:** بازماندگان بومیان سرخ‌پوست، نسلشان قربانی تجاوز، نسل‌کشی و غارت شد و از حقوق خود محروم ماندند.

۲. **سل مهاجر و ساکنان فعلی:** افرادی که از اروپا و دیگر کشورها آمده‌اند، اغلب تحت سلطه نظام حاکمه‌اند و حقوقشان پایمال شده است.

۳. **هیأت حاکمه آمریکا و همدستان آن‌ها:** این نهاد، مظهر واقعی سیاست‌های سلطه‌گرانه است؛ جایی که تجاوز، کودتا، سرکوب ملت‌ها و حمایت از دیکتاتورها شکل می‌گیرد.

بنابراین وقتی از «صلح آمریکایی» سخن گفته می‌شود، مقصود مردم آمریکا نیست، بلکه هیأت حاکمه و سیاست‌های سلطه‌گرانه آن است. در عمل، صلح آمریکایی معنایی جز فریب، حیله‌گری و مشروعیت‌بخشی به ظلم و تباهی ندارد. صلح ترامپی نیز معنایی جز تسلیم در برابر منافع سلطه‌گرانه و باج‌دهی به دشمنان ندارد.

تاریخ، از ویتنام و کره گرفته تا کامبوج، چین، کودتای ۲۸ مرداد ایران، افغانستان و عراق، نشان داده است که شعار دموکراسی و صلح، گاه پوششی برای سیاست‌های سلطه‌گرانه است. حمایت آمریکا از دیکتاتورها، کودتاها، و جنگ‌های منطقه‌ای، نمونه‌های واضح این تحریف ارزش‌هاست.

روایت آمریکایی از عدالت

در دوران ریاست جمهوری ترامپ، ماهیت صلح آمریکایی بیش از پیش آشکار شد: حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل در کشتار غزه، ارسال بمب و تجهیزات نظامی، تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، بمباران سایت‌های هسته‌ای و تهدید مستقیم امنیت ملی کشورها، همه گواهی بر آن است که صلح آمریکایی و ترامپی نه تحقق عدالت، بلکه ابزار سلطه و فشار بر دیگر ملت‌هاست.

صلح واقعی، آن است که عدالت، استقلال و حقوق ملت‌ها را محترم بشمارد، نه آنکه زورگویی و فریبکاری را مشروع جلوه دهد. مقابله با سیاست‌های سلطه‌گرانه آمریکا نیازمند هوشیاری، تدبیر و سیاستی متوازن است. همان‌طور که جمهوری اسلامی ایران در جنگ ۱۲ روزه با اقتدار و هوشمندی عمل کرد، ملت‌ها باید در برابر تحریف ارزش‌ها با دقت و آگاهی ایستادگی کنند.

صلح آمریکایی و صلح ترامپی، نمونه‌ای برجسته از تحریف ارزش‌هاست؛ هشدار روشنی برای کسانی که هنوز گمان می‌کنند هر جا سخن از صلح باشد، معنای آن عدالت و امنیت است.




The End of Bibi
סופו של ביבי